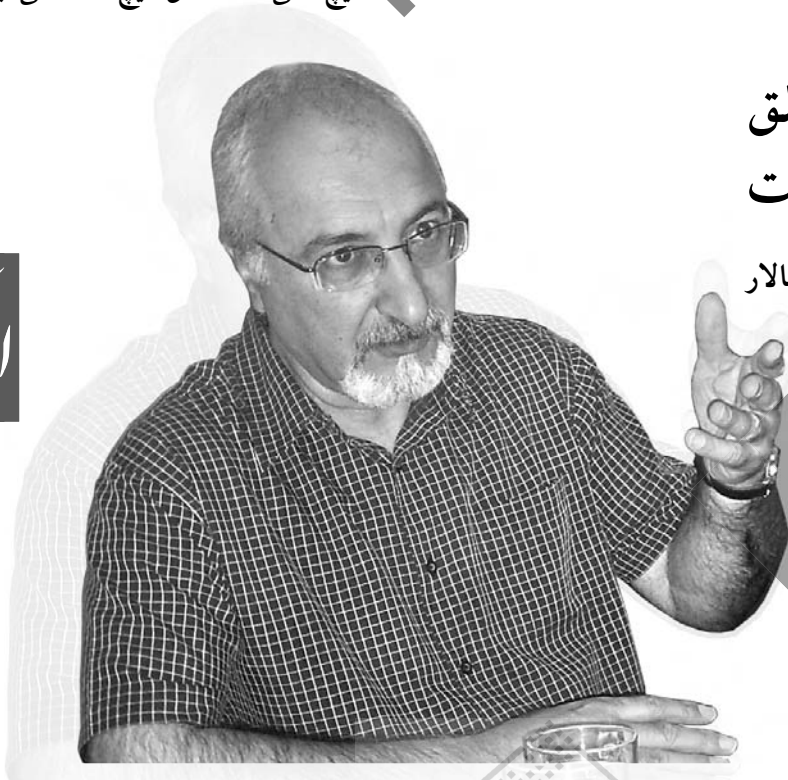




هیچ متنی ملک طلق هیچ مصححی نیست

گفتگو با دکتر محمود امیدسالار

◀ شایسته موسوی

نسخه فرضی‌ای باشد که کلیه نسخه‌های موجود از آن منشعب شده‌اند. بنابر این متن مصححی که از شاهنامه در دست داریم به دلیل این که هم از لحاظ تنویریک، و هم از لحاظ نسخه اساس، به فردوسی نمی‌رسد، متنی است که در سایه روشن به سر می‌برد و در حال لرزش است. به محض این که نسخه معتبر دیگری پیدا شود، می‌تواند این تصحیح را اصلاح کند. بنا بر این نسخه فلورانس، یا نسخه سن ژوزف، یا نسخه لندن یا هر نسخه دیگر، به خودی خود مسأله مهمی نیست؛ هر یک از این نسخ می‌تواند در بعضی موارد به مصحح کمک و در بعضی موارد دیگر او را گمراه کند. تصحیح خالقی مطلق متنی را در اختیار ما قرار داده است که تا اندازه زیادی می‌توانیم به سلامت آن مطمئن باشیم. اگرچه به دست آوردن نسخه‌های معتبر دیگر ممکن است که آن را اصلاح کند، اما در حال حاضر، این تصحیح متن پایه و مناسبی را از شاهنامه ارائه می‌دهد. این مسأله هم گفتنی است که یک عادت بدی که از پنجاه-شصت سال پیش رواج پیدا کرده، این است که وقتی یک نفر دست به تصحیح می‌زند، می‌خواهد این تصحیح را به عنوان تنها متن معتبر به زور به ذهن مردم القا کند. شاهنامه هزار سال است که بدون آقای دکتر خالقی و آقای دکتر رواقی و بنده و عمرو و زید و دیگران در میان مردم بوده است. شاهنامه‌هایی که مردم می‌خوانده و از آن استفاده می‌کرده‌اند، شاهنامه‌های بسیار مغلطی است. این مربوط به کار ما نیست. شاهنامه‌ای که آقای دکتر خالقی تصحیح کرده، یا شاهنامه‌ای که مثلاً مصححین مسکو تصحیح کرده‌اند، برای استفاده خواص است و هیچ فایده‌ای برای عموم مردم ندارد. رابطه عموم مردم با شاهنامه منوط و مربوط به بنده و خالقی و... نیست. این تصور که مردم باید از متنی که «من» تهیه کرده‌ام استفاده کنند از حب نفس و تفرعن ناشی می‌شود. کار ما محدود است، متنی که ما تهیه می‌کنیم متنی است که برای طبقه تحصیل کرده در فن ادبیات

□ با توجه به این که شما پیش از آن که تحصیلات اکادمیک خود را شروع کنید به خارج از کشور رفته‌اید، و بودن در آن فضا می‌توانست زمینه‌های بسیار دیگری را برای ادامه تحصیل شما فراهم کند، چه شد که به ادبیات فارسی رو آوردید و در این رشته تحصیل کردید؟ به طور کلی سیر تحصیلات شما چگونه بود؟

■ قبل از این که من به امریکا بروم، خانواده‌ام - مخصوصاً پدرم - راضی نبودند که من در رشته‌های علوم انسانی تحصیل کنم. اما با رفتن به خارج از کشور و جدا شدن از خانواده استقلالی به دست آوردم. لیسانس را در رشته اقتصاد گرفتم، رشته فرعی من در دوره لیسانس فلسفه بود. فوق لیسانس در رشته زبان‌شناسی ایرانی (Iranian Philology) بود که با شوارتس کار کردم. البته در تمام این مراحل ادبیات را ادامه می‌دادم، ولی نه به صورت متمرکز. برای دکتری کاملاً به ادبیات فارسی وارد شدم. دوره دکتری را من در دپارتمان مطالعات خاور در رشته ادبیات فارسی گذراندم.

□ موضوع پایان نامه شما چه بود و استادان شما چه کسانی بودند؟

■ پایان نامه من عقده ادیپ (Oedipus complex) در شاهنامه بود، که از دیدگاه‌های متنی و فولکلوریک - یعنی هم روایات شاهنامه و هم روایات عامیانه داستان‌هایی که مرحوم انجوی جمع کرده بود- مورد بررسی قرار گرفت. این کار صرفاً روان‌شناسانه نبود، بلکه این تئوری را بر این دو صورت روایت انطباق دادم. استاد راهنمای من در این کار فولکلوریست بزرگ آمریکایی آلن داندس (Alan Dundes) بود.

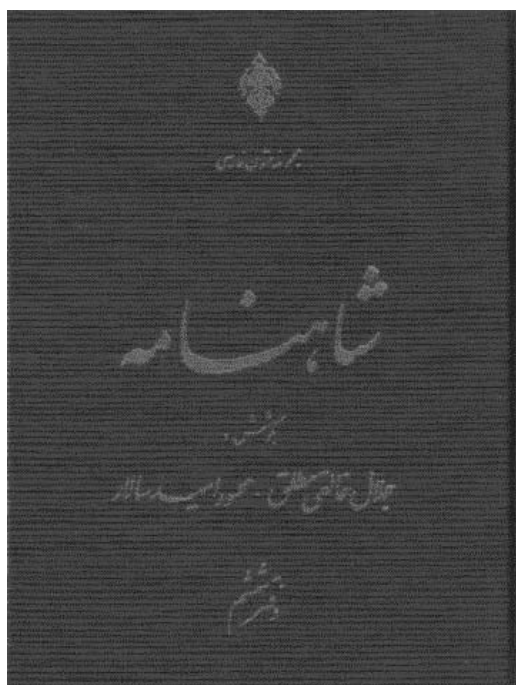
□ اگر موافق باشید برویم سراغ شاهنامه. به نظر شما با توجه به نسخی که از شاهنامه در دست داریم، و متنی که خالقی مطلق در اختیار ما قرار داده باز هم جای تصحیح شاهنامه وجود دارد، یا اینکه فقط باید به مقاله‌هایی اصلاحی در مورد متن شاهنامه بسنده کنیم؟

■ وقتی نسخه مؤلف در دست نیست، هدف مصحح باید رسیدن به آن

تا بتواند کشورگشایی‌هایی از آن دست انجام دهد، و باید شخصیت وی طوری بوده باشد که بتواند مردم را تحت تأثیر خود قرار دهد؛ و گرنه چرا شخصی چون محمود تا این اندازه وارد فولکلور ایران شده است؟ چرا تا این حد در مورد محمود داستان پردازی داریم، اما راجع به مثلاً هولاکو نداریم؟ در دوره من چپ گرایی مُد بود، اکثر هم‌نسلان من دانسته یا ندانسته، تحت تأثیر عقاید چپی بودند. خود من هم علی‌رغم این که با چپ‌ها بد بودم و آن‌ها را دوست نداشتم، تحت تأثیر این عقاید، چنین دیدی نسبت به شاهان قدیم داشتم. این مطالب باعث شد که ذهن نسل من نسبت به بعضی حقایق بسته شود.

مسئله دیگری که به ادبیات ما آسیب زده است، تفرعن خارق‌العاده بعضی از علمای ماست. به عنوان نمونه اگر کسی متنی را تصحیح کند، شخص دیگری حق ندارد در مورد این متن نظری بدهد یا در این حوزه فعالیت کند. ملاحظه کنید چند تصحیح از هومر و شکسپیر و دیگر آثار برجسته ادبی دنیا وجود دارد. اگر قرار است متد و شیوه‌های فرهنگی را در ایران پیاده کنیم و این شیوه‌هایی است که مدرنیست‌های ما ترجیح می‌دهند، پس باید دید که غربی‌ها چگونه عمل می‌کنند و ما هم به همان صورت عمل کنیم. با شاهنامه سعدی، حافظ و دیگران هم مانند هومر، شکسپیر و دیگر آثار غربی که تصحیح‌های بسیار زیادی آن‌ها وجود دارد باید برخورد شود.

خود من که جلد ششم شاهنامه خالقی را تصحیح کرده‌ام، اگر اکنون می‌خواستم این کار را انجام دهم، به گونه‌ای دیگر تصحیح می‌کردم. من به واسطه دکتر خالقی بسیار محتاط بودم، و علی‌رغم این موضوع ایشان از تصحیح من راضی نیستند، که البته حق با ایشان است؛ زیرا من با متد و روش خودم کار می‌کنم. درست است که من از دکتر خالقی یاد گرفته‌ام، اما کپی یا نسخه دوم او که نیستم. آنچه را که از ایشان یاد گرفته‌ام با آنچه که خود با خواندن تکنیک‌های تصحیح آموخته‌ام، تلفیق کرده‌ام و روش خود را پیاده کرده‌ام. این روش ممکن است به مذاق همه خوش نیاید.



فراهم شده است. البته این مطلب منافاتی با این موضوع ندارد که شخصی غیرمتخصص بخواهد متن مورد مطالعه‌اش متنی سالم باشد، ولی نباید که این متن را به دیگران تحمیل کرد. تصحیح ما از یک متن ربطی به خواندن آن متن توسط مردم ندارد، مردم شاهنامه را پیش از این که ما در وجود بیایم خوانده‌اند. این تفرعن‌ها هیچ ارتباطی با شاهنامه خوانی در مفهوم گسترده‌اش ندارد.

□ کار تصحیح در ایران رایج است، بسیاری از دانشجویان ادبیات کار تصحیح را بر کارهای تحلیلی ترجیح می‌دهند. مشخص است که ما باید متن‌های سالمی در اختیار داشته باشیم تا بتوانیم روی آن مطالعه و تحقیق کنیم، که در این جا منظور شاهنامه است. به نظر شما آیا در حال حاضر این اندازه تصحیح، نسخه پژوهی و نسخه شناسی در مورد شاهنامه کافی نیست تا به موازات آن کارهای تحلیلی نیز انجام شود؟ این مطلب را به این دلیل بیان می‌کنم که تا کنون کارهای تحلیلی بر شاهنامه کم‌رنگ بوده است.

■ شکی نیست که کارهای تحلیلی و نسخه پژوهی باید در عرض هم صورت بگیرد. این که بنشینیم و دست روی دست بگذاریم تا روزی روزگاری نسخه کاملاً صحیحی از شاهنامه یا حافظ یا هر اثر ادبی معروف دیگری پیدا شود تا ما بتوانیم همه کارهای تحقیقی خودمان را بر اساس آن نسخه انجام دهیم، خیالپردازی صرف است. اما درین باب از بیان یک نکته جنبی چاره‌ای نیست و باید قدری حاشیه بروم.

کارهای تحلیلی بر شاهنامه، و نه فقط شاهنامه که در تمام تحقیقات حوزه ادبیات فارسی، از دو بیماری شدید رنج می‌برد؛ یکی از آن‌ها چپ‌گرایی است، به این معنا که روشنفکران ما عادت کرده‌اند که بسیاری از شعرای بزرگ را نفی کنند زیرا آن‌ها مدیحه‌سرای پادشاهان بوده‌اند. این مسئله به علت عدم درک شرایط اقتصادی و اجتماعی دوره‌های تاریخی به وجود آمده است. در دوره کنونی نیز امرار معاش بسیاری از ادبا و نویسندگان مانند دکتر زرین کوب و امثالهم، از طریق انتشار آثارشان بوده و هست. در دوره قدیم که ناشر وجود نداشته است، ادبا و فضلا مجبور بوده‌اند که برای گذران زندگی، فن و هنری را که بر آن احاطه داشته‌اند بفروشند. بنا بر این دلیلی ندارد که به این شعرا و ادبا خرده بگیریم که فلان پادشاه را مدح کرده‌اند.

مسئله دیگری که چپ گرایی غالب در زمان ما باعث بروز آن شده، تصور نادرستی است که از اشخاصی چون محمود غزنوی، آلب ارسلان، ملکشاه، سنجر، نظام الملک و دیگر ممدوحین شعرا در ذهن نسل جوان شکل گرفته است. طوسی، نویسنده کتاب عجایب المخلوقات - که توسط آقای دکتر منوچهر ستوده به چاپ رسیده - این کتاب را به سلطان طغرل بن ارسلان بن طغرل سلجوقی تقدیم کرده است. او می‌گوید که این امیر را نه دیده، و نه هیچوقت در دربار او بوده‌ام، اما تنها به دلیل امنیتی که برای ما فراهم کرده، کتاب را به او تقدیم می‌کنم؛ «من مکافات نیکی نمی‌کنم، شکر آن می‌کنم کی از ظلم این پادشاه ایمن بودم و ایمنی بلاء همه احساسها دیدم ... این کتاب را تألیف کردم در مقابله عدل تا یادگار ماند کی دنیا را قرار نیست». در قدیم امثال محمود غزنوی، آلب ارسلان، ملکشاه، سنجر، نظام الملک و ... یقیناً شخصیت‌های بسیار کاریزماتیک بوده‌اند، در حالی که توده‌های‌ها اجازه نمی‌دادند که این مسائل به ذهن جوانان هم‌نسل من راه یابد. محمود غزنوی باید شخصی دلیر بوده باشد

مکتوب باقی نمانده است؛ هرچه که در این باره می‌گویند، برداشت‌های بی‌پایه‌ای است از روی تصاویر باقی مانده. یعنی حرف‌هایی که درباره مهر می‌زنند، یا تکرار حرف‌های غربی‌هاست، یا تخیلات بی پایه و اساس شخصی. این موضوعات پسند می‌افتد، اما تحقیق درباره مثلاً قید در شاهنامه نه. وقتی بعضی از استادان، و اتفاقاً بسیاری از دانشجویان، ارزشی برای کارهای تحقیقی محکم، متین و خوب قائل نیستند، بسامد پایان نامه‌های بی‌خود شاعرانه، که فقط اسم دهن پر کنی دارند بالا می‌رود. مسأله دیگری که واقعاً مرا ناراحت می‌کند، این است که به کرات از افراد تقه شنیده‌ام که در سیستم آموزشی، مقالاتی که گروهی نوشته شده باشد و در یک مجله علمی- پژوهشی هم چاپ شده باشد قابل قبول است. بعضی از نااستادان ازین قضیه سوء استفاده می‌کنند و اسم خودشان را روی مقاله‌ای که همه زحمتش را دانشجو کشیده است می‌گذارند، و سردبیر بی خبر فلان نشریه «علمی پژوهشی» هم به اعتبار نام استاد، مقاله را برای چاپ قبول می‌کند. یکی هم نیست به این آقا یا خانم سردبیر بگوید که اگر سواد تشخیص مطلب علمی از غیر علمی را نداری پدر جان، چرا سردبیری می‌کنی، و اگر قدرت تشخیص داری که دیگر چه احتیاج است به این که حتماً نام یک استاد «معتبر» روی مقاله باشد تا مقاله را برای چاپ قبول کنی؟ ازین گذشته، در حیطه ادبیات و علوم انسانی اخیراً هرج و مرج عجیبی حکمفرماست. چندی پیش در سایت میراث مکتوب خواندم که نشریه آئینه میراث را که سردبیرش دکتر رضائی باغبیدی است که در علم و فضلش دوست و دشمن متفقد، و نشریه هم متعلق به مرکز میراث مکتوب است که در میان اهل علم معروفیت بسیار خوبی دارد، به «علمی پژوهشی» بودن قبول نکرده‌اند. معلوم نیست که اگر آئینه میراث علمی پژوهشی نیست، معیار علمی پژوهشی بودن چیست؟ بگذریم، این که دانشجو را به ضرب نمره و مسائل دیگر آموزشی، مجبور می‌کنند که مقاله بنویسد و نام استادش را هم پای آن بزند، تا استادش امتیاز بگیرد، آن هم در مملکتی مانند وطن ما که سرزمین علم خاورمیانه است، اسباب ننگ و آبروریزی است. این مسأله به خصوص در ادبیات، بسیار ناراحت کننده است. ادبیات ستون فقرات فرهنگ ماست، ما در دنیا به ادیبان شناخته شده‌ایم، نه به هنرهای تجسمی یا هنرهای دیگر. این که استاد از دانشجو بخواهد که مقاله بنویسد، نشان می‌دهد که خودش سواد آن را ندارد که چیزی بنویسد، و چه بد بختی‌ای از این بالاتر؟ ناگفته نماند که این کار ریشه در یک سنت غربی دارد که در مغربزمین به نام «کار گروهی» (team work) خوانده می‌شود و در علوم پایه متمر ثر است. این نظریه با ذات علوم پایه هم‌خوانی دارد. مثلاً وقتی سه نفر در سه آزمایشگاه مختلف بر روی سه بخش مختلف یک موضوع کار می‌کنند، مجموعه اطلاعات به دست آمده و تلفیق آن‌ها، منجر به یک گزارش خوب و جامع می‌شود. این همکاری جزء ذات علوم پایه است. ولی این نظریه در ادبیات اساساً به کار نمی‌آید، ادبیات کار فردی است. این نقص را به نوعی می‌توان یک نقطه ضعف اساسی در سیستم آموزشی دانست.

ما یک سنت آموزشی داریم، سیستم آموزشی ادبی قدیم ما خوب بوده است. از نظر خیلی‌ها من آدم کنسرواتو و محافظه کاری

فایده تصحیح خالقی، که من هم جزئی از آن هستم، این است که به عنوان مصحح هر اعتقادی که داشته باشیم، با آوردن نسخه بدل‌های دقیق در پای صفحات، این حق را به خواننده می‌دهیم که در انتخاب واژه‌ها مختار باشد. حداقل فایده‌ای که تصحیح خالقی دارد این است که تمام این شانزده نسخه را در اختیار شما قرار می‌دهد. خوانندگان در صورتی که قرائت مصحح را نمی‌پسندند، می‌توانند از قرائت سایر نسخه‌ها استفاده کنند. مصحح در این تصحیح حتی موارد بی نقطه را نیز با دقت متذکر شده است.

این مقدمات به این دلیل بود که بگویم چرا به تصحیح بیشتر اهمیت می‌دهیم. البته اگر متن پاکیزه باشد بسیار بهتر است، اما بسیاری از متون هستند که حتی اگر کاملاً پاکیزه شوند، دویست سال از شاعر دورند. مثلاً قرخی چند سالی بعد از فوت سلطان محمود، و احتمالاً در حوالی سال ۴۲۹ ه.ق. فوت کرد. اما قدیمی‌ترین نسخه اشعار او، تقریباً ششصد هفتصد سال پس از مرگ وی کتابت شده. در هر حال شکی نیست که در ایران با این همه جمعیت، آنقدر دانشجوی ادبیات وجود دارد که هم کار تصحیح انجام شود و هم کار تحلیل.

□ اهمیت این که متنی پاکیزه در دست ما باشد، و تأثیر مستقیم آن در شاخه‌های مختلف تحقیقات ادبی بسیار است. گاهی بود و نبود یک «و» در متن این قدر مهم است، که مثلاً در مصراع «تو را دانش و دین رهاوند درست» یا «تو را دانش دین رهاوند درست» دید ما را نسبت به جهان بینی شاعر دگرگون می‌کند. اما بسیاری مواقع هم هست که تغییرات جزئی در متن، روی نتیجه تحلیل ما تأثیری نخواهد داشت. حال با توجه به این موضوع بهتر نیست ما در کنار تصحیح متونی مثل شاهنامه به مسائل تحلیلی هم بپردازیم؟ آیا همت ما بیشتر مصروف به تصحیح نشده است؟ به نظر شما به جز مسائل مربوط به تصحیح متن، چه زمینه‌هایی در شاهنامه بیشتر قابلیت کارهای تحلیلی دارد؟

■ من تقریباً تمام شاهنامه را از هر جهت قابل تحقیق می‌دانم، مثلاً هنوز یک فرهنگ بسامدی ایرانی از آن نداریم. ولف این کار را کرده، اما هنوز یک فرهنگ بسامدی ایرانی از روی خود شاهنامه که بنده از وجودش باخبر باشم نداریم. دیگر این که مسائل دستوری این اثر هنوز به خوبی بررسی نشده است. چند سال پیش در یکی از دانشگاه‌های خودمان، جلسه گفت و شنود با دانشجویان تحصیلات تکمیلی ترتیب داده بودند و من هم در آن جلسه بودم. در آنجا گفتم که مثلاً خصوصیت‌های دستوری شاهنامه، از قبیل کاربردهای حروف اضافه، قید، صفت و... هر کدام می‌تواند یک رساله دکتری باشد، دانشجویان هم استقبال کردند. بعد از جلسه که استادان نبودند، دانشجویان به من گفتند که ما اهمیت این موضوعات را می‌فهمیم، اما اگر مثلاً موضوع «پیشوند در شاهنامه» را به گروه پیشنهاد کنیم، با این موضوع موافقت نخواهد شد. اما اگر مثلاً موضوع «اسطوره مهر در شاهنامه» را پیشنهاد کنیم سریعاً با آن موافقت می‌کنند. وضعیت انتخاب موضوع دانشجویان به این صورت است، این در حالی است که صحبت‌های درباره مهر و مهر پرستی، هیچ ریشه‌ای در واقعیت ندارد. این موج مقالات و کتاب‌های مربوط به مهر و مهر پرستی که راه افتاده، نادانی‌ای برای مثنی جاهل شده است.

درباره مهر و مهر پرستی، یک سطر یا حتی یک کلمه هم متن

بود انجیل کینگ جیمز (King James Bible) هم نوشته شد (۱۶۱۱)، که در واقع استاندارد برای اثنای ادبی انگلیسی به وجود آورد.

انگلیسی باستان که در دوره‌ای تقریباً مصادف با دوره سامانی تا سلجوقی به آن تکلم می‌شد، برای انگلیسی زبانان، مانند فارسی باستان برای ایرانیان است و قابل فهم نیست. اگر بخواهیم مثال قابل فهمی از رابطه انگلیسی امروز با انگلیسی میانه برای فارسی زبانان بزنیم، باید بگوئیم که انگلیسی میانه آن‌ها، که مصادف با اواخر سلجوقی تا حدود صفویه است، تقریباً به پهلوی برای ایرانیان می‌ماند. در ادامه انگلیسی مدرن است که از شکسپیر شروع می‌شود و تا دوران فعلی ادامه دارد. البته حتی متن شکسپیر هم که جزء انگلیسی مدرن است، برای مردم کوچه و بازار قابل فهم نیست. این تغییرات اساسی که در زبان انگلیسی و زبان فرانسه و غیره اتفاق افتاد، در مقطعی از زمان روی داده است که زبان فارسی در آن مقطع بدون تغییر جریان داشته است. به همین دلیل است که یک نفر با تحصیلات دبیرستانی خوب، مثل دبیرستان‌های دوره قدیم، به راحتی می‌تواند شاهنامه را که متن آن مربوط به هزار سال پیش است بخواند، اما تحصیل کرده انگلیسی زبانی که کاملاً بر ادبیات انگلیسی مدرن احاطه دارد، چاوسر را نیز که تقریباً همزمان با حافظ و سعدی ماست، نمی‌تواند به خوبی بخواند. پس وقتی زبان فارسی تا این حد محافظه کار و جا افتاده و بدون تغییر است، این زبان، زبان معیار است و نقش لهجه در آن هیچ شباهتی به نقش لهجه در زبان‌های اروپایی ندارد.

این موضوع یک دلیل سیاسی - اجتماعی دارد؛ امپراتوری‌هایی که از دوره هخامنشی به بعد، و حتی امپراتوری‌هایی که بعد از اسلام بر ایران حاکم بوده‌اند، گرچه اسماً تحت نظر خلافت کار می‌کردند، اما در واقع حکومت‌هایی مستقل بودند. امپراتوری گسترده‌ای مانند غزنویان و سلجوقیان، که حیطه اقتصادی و سیاسی آن منطقه وسیع جغرافیایی را در بر می‌گرفته، نیاز به یک زبان اداری داشته است. این زبان اداری همان زبان فارسی است. مشاهده می‌کنید که از یک طرف نظامی در شمال آران و آذربایجان قدیم به زبان فارسی شعر می‌گوید، و از طرف دیگر در غرب و شرق و سایر نقاط هم اشعار به همان زبان است.

در یک دوره زمانی کوتاه، میان زبان‌های طبری، فارسی و پهلوی، تنش‌هایی در گرفت، که بعد از اسلام کدامیک چیره شود. در نهایت زبان فارسی چیره شد. من روایتی به دو واسطه از هنینگ شنیده‌ام که - دکتر خالقی از امریک شنیده بود که هنینگ این گونه گفته است - اگر این شاهنامه را برای خسرو پرویز می‌خواندند، بیش از نود درصد آن را می‌فهمید. یعنی زبان پهلوی در اواخر قدرت سلاطین ساسانی به درجه‌ای رسیده بود، که فقط زبان اداری بود و دولت و موبدان حامی آن بودند. اما زبان عامه مردم تقریباً به تکامل زبان دوره فردوسی رسیده بود، به همین دلیل به محض برجیده شدن دولت و دینی که از زبان پهلوی حمایت می‌کرد، این زبان کاملاً از میان رفت و به جای آن زبان فارسی مسلط شد. این به این دلیل بود که الفبای جدیدی برای نوشتن فارسی به کار برده شد که به مراتب بر الفبای ناقص پهلوی برتری داشت. من همین جا باید به صورت جمله معترضه متذکر شوم که ما ایرانیان هیچ گاه الفبای از خودمان، بدون وام‌گیری از اقوام سامی نداشته‌ایم. بنابراین دیوانگانی که می‌خواهند

هستیم. من آدم متعصبی هستم، اما این دلیل دارد. وقتی که سیستم آموزشی هزار ساله ما جواب داده، دلیلی ندارد که آن را دور بریزیم و مزخرفات فرنگی‌ها را قبول کنیم. الآن وضعیت آموزشی غرب اوضاع نا به سامانی دارد، من صریح عرض می‌کنم که در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا مقداری از بودجه دانشگاه صرف یاد دادن خواندن و نوشتن به دانشجو می‌شود. خیلی از دانشجویان بدون داشتن سواد کافی برای خواندن و نوشتن وارد دانشگاه می‌شوند. وقتی که من به امریکا رفتم این‌طور نبود، الآن وضعیت دانشگاه خراب شده است. دانشجو زبان مادری خود را نمی‌تواند بدون مشکل بخواند، نمی‌تواند ۱۰ خط انگلیسی بدون غلط بنویسد. اصلاً این دوره اسم دارد، در سیستم آموزشی غرب به آن می‌گویند remedial work. این کلاس‌ها که عرض می‌کنم حتی در حد فارسی عمومی‌ای که دانشجویان غیر ادبی در دانشگاه‌های ایران می‌گذرانند نیست، بلکه یک چیزی است مثل اکابر. در این کلاس‌ها به دانشجویان قید و فعل و ... یاد می‌دهند، یا این که مثلاً چطور لغات بسیار ساده را هجی کنند، این کلاس‌ها در این سطح هستند. به خاطر این که در سیستم آموزشی امریکا رفوزگی وجود ندارد. ما باید به سنت‌های آموزشی کارآمد خودمان توجه کنیم، نباید از همه روش‌های غرب تقلید بکنیم. من به شدت با فرهنگ غربی و ورودش به این مملکت مخالفم، به خاطر اینکه می‌دانم در آن طرف دنیا چه خبرست، بیشتر عمر من در غرب گذشته، من نوزده ساله بودم که به امریکا رفتم، و الآن شصت و یک ساله‌ام. می‌دانم که در آنجا چه خبر است، نمی‌خواهم که مملکت من به آن وضع دچار شود. □ برای من خیلی جالب است که شما، با توجه به آشنایی نزدیکی که با غرب دارید، تا این اندازه سیستم‌های آموزشی غرب را ناکارآمد می‌دانید؛ و یا در مقاله «متون شرقی، شیوه‌های غربی»، تاریخ و هنر اروپای قرون وسطی را در برابر فرهنگ و هنر ما در همان دوره هیچ و پوچ می‌دانید، و این نکات به نظر من واقعاً برای ما که در ایران تحصیل کرده‌ایم مفید است.

اما اگر موافقید برگردیم به شاهنامه. آیا آنچه در مورد گونه‌ها و لهجه‌های مختلف در نسخه‌ها گفته می‌شود، در شاهنامه محلی از اعراب دارد؟

■ این مسائل نه در مورد شاهنامه محلی از اعراب دارد، و نه در مورد کل زبان فارسی. علتش را هم عرض می‌کنم. کسانی که این حرف را می‌زنند متوجه یک امر مهم و یک تفاوت اساسی میان زبان فارسی و زبان‌های فرنگی نیستند، مسأله اهمیت لهجه در ادبیات فرنگی بسیار مهم است.

به زبان انگلیسی از زمان آلفرد کبیر، که دستور داد آن را تدوین کردند، تا بعد از حمله نورمن‌ها به انگلستان، که در سال ۱۰۶۶ میلادی اتفاق افتاد، انگلیسی باستان می‌گویند. این زبان تا حدود قرن دوازده میلادی رایج بوده است. از آن زمان تا حدود قرن پانزده میلادی، زبان انگلیسی باستان به چیزی تبدیل می‌شود که به آن انگلیسی میانه گفته می‌شود و معروف‌ترین مبین و شخصیت آن، جفری چاوسر است، که در حدود سال ۱۴۰۰ میلادی فوت کرد. سپس از زمان شکسپیر که فوت او به سال ۱۶۱۶ میلادی بود، وارد انگلیسی مدرن می‌شویم، که به دوره‌های پیش مدرن و مدرن قابل تقسیم است. در همان سال، یعنی در دوره جیمز اول

کند. اما به یک معنی دیگر فردوسی پدر شعر فارسی است، و آن معنی، معنی خاص و محدودی است. به این معنی که شعر روایی فارسی تا زمان فردوسی، از آن جنبه هنری که فردوسی بدان بخشید عاری بود. به عبارت دیگر شاعر ملی ما این شعر روایی را به حدی از تعالی رساند، که گویی آن زبان را دوباره اختراع کرد و این برداشت با این که بگوئیم بدون فردوسی این زبان از بین می‌رفت بسیار فرق دارد. خلاصه کلام از نظر من زمانی که شما یک زبان استاندارد در اختیار دارید، لهجه و گویش و این داستان‌ها معنایی ندارد. تمام این بازی‌ها از غرب، و به ویژه فرانسه و انگلیس وارد حوزه ادبیات ما شده است. نسلی از ایران‌شناسان و زبان‌شناسان ما مانند مرحوم دکتر خانلری و دیگران، که در غرب تحصیل کرده بودند، چشم و گوش بسته این موضوع را بر زبان فارسی تحمیل کردند و این برداشت نادرست در میان ادبای ما رواج یافت. بیشتر کسانی که این موضوع را مطرح می‌کنند، حتی سیر تحول یکی از زبان‌های اروپایی را به آن اندازه نمی‌دانند که بتوانند به نحو معقولی در مورد آن صحبت کنند. اینان فقط یک چیزی شنیده‌اند. حالا اگر مثلاً در قرآن طویقایی به جای کردَم (kardam) کردُم (kardom) آمده باشد، به این «گونه زبان» نمی‌توان گفت. ایرانیان همیشه و در هر دوره‌ای دو زبان داشته‌اند، یکی زبان معیار، یعنی فارسی، و دیگر زبان عامه، یعنی لهجه هر یک از شهرها و ولایات. بنا بر این مسأله لهجه از نظر من جزء مواردی است که به صورت غیر ضروری به آن پر و بال داده شده است.

زبان فارسی را با الفبای پهلوی و اوستایی بنویسند، نمی‌دانند که این خط‌ها هم وام گرفته از خطوط سامی است.

وقتی که شعر فارسی ظهور می‌کند شعر پخته‌ای است، به نظر من این که می‌بینید شعر فارسی در زبان امثال رودکی، ابوشکور و پیشگامان شعر فارسی پخته است، نشانگر این است که این زبان تازه شکل نگرفته بوده است؛ زیرا اگر تازه شکل گرفته بود در شعر این شعرا آن اندازه از پختگی را نداشت. این زبان از پیش به صورت زبان محاوره و زبان مردم استفاده می‌شده است، و به مجرد این که سنگینی خط پهلوی از روی آن برداشته شد و به کسوت خط عربی درآمد، به علت پختگی زبان، شعرش نیز به زودی به صورت پخته عرض اندام کرد. این روند تا دوره شاهنامه ادامه می‌یابد.

به همین علت بنده موافق نیستم که می‌گویند فردوسی پدر زبان فارسی است. فردوسی تقریباً در همان سالی که رودکی فوت شد، یعنی ۳۲۹ یا چند سالی این طرف یا آن طرف‌تر به دنیا آمده است. با توجه به آنچه که در باب کثرت اشعار رودکی گفته‌اند یعنی «بیت او را برشمردم سیزده ره صد هزار»، زمانی که فردوسی به دنیا می‌آید حداقل صد هزار بیت از رودکی، یعنی فقط از یک شاعر زبان فارسی، در دست بوده است. با این اوصاف چگونه فردوسی پدر زبان فارسی می‌شود؟ در واقع فردوسی فرزند خلف زبان فارسی است. زبان فارسی در دوره فردوسی زبانی بود که تمام قابلیت‌های هنری، علمی و غیره را کسب کرده بود، و به حدی از تکامل رسیده بود که می‌توانست نبوغ فردوسی را حمل کند. بر این اساس فردوسی به یک معنی ساخته و پرداخته زبان فارسی است، زیرا اگر زبان فارسی برای بیان هنر او قابلیت لازم را نداشت، نبوغ هنری او نمی‌توانست درین زبان تجلی



□ اخیراً اقبال به بررسی روایت‌های عامیانه، شفاهی و نقالی از شاهنامه بیشتر شده است. آیا این گونه بررسی‌ها غیر از کارکردهای مردم‌شناسی، می‌تواند به حل مشکلات خود شاهنامه یا درک جدیدی از شاهنامه کمک کند؟

■ البته نمی‌توان گفت که هیچ‌گاه این گونه نیست، اما به نظر من بسیار بسیار بعید است. در مطالعات مربوط به شاهنامه باید دو مسأله را از هم تفکیک کرد، شاهنامه متعلق به ادب خواص و ادب رسمی است. هیچ‌گاه شاهنامه متعلق به ادب عوام نبوده است. اما در عین حال داستان‌های شاهنامه مستقل از شاهنامه در فرهنگ ما هم به صورت کتبی و هم به صورت شفاهی رواج داشته است، کما اینکه صورت کتبی این داستان‌ها را گردآوری کرده و شاهنامه ابومنصوری را به نگارش درآوردند. این داستان‌ها هم به صورت روایت‌های شفاهی یعنی به صورت قصه وجود داشته است، و هم به صورت روایات کتبی و اسطوره‌های مذهبی یا گزارشات تاریخی در دوره ساسانی.

موضوع دیگری که کمتر روی آن تأکید می‌شود این است که در ایران یک گروه از روایات ملی وجود دارد. این روایات ملی به هویت قومی ایرانیان بستگی دارد و داستان ما ایرانیان است. این داستان‌ها از زمان‌های پیش از شاهنامه، و یقیناً در دوره ساسانیان وجود داشته است. در دوره ساسانیان خاندان‌های بزرگ اشرافی در ایران وجود داشت، که در اطراف و اکناف کشور از طرف پادشاه حکومت می‌کردند. آیا این خاندان‌های بزرگ اشرافی، که بدون تردید دبیران و ادبایی در دربارهای محلی خود داشته‌اند، از این داستان‌ها برای چسباندن اصل و نسب خود به شاهان باستانی قدیم استفاده نکرده‌اند؟ قطعاً چنین اتفاقی افتاده است. یعنی روایات ملی ما، صورت‌های محلی مختلفی داشته، که از طرف خاندان‌های اشرافی

مختلف به صورت کتبی و رسمی حمایت می‌شده است. این مطلب را به قیاس می‌گویم. در مقدمه شاهنامه ابومنصوری اصل و نسب ابومنصور را به شاهان باستانی می‌رسانند. بیرونی می‌گوید این شجره نسب دروغ است. بسیاری از کتب تاریخی که می‌خوانیم، از گردیزی تا مجمل‌التواریخ و دیگر کتب، برای شاهان سلجوقی و یا غزنوی سلسله نسبی می‌تراشند، که به عنوان نمونه به کیومرث می‌رسد.

در زمان ساسانیان نیز این کار عالمانه و عامدانه در خاندان‌های بزرگ به شکل ادبی، صورت می‌گرفت. بنا بر این در آن دوران باید خدای‌نامه‌های متعددی در عرض هم موجود بوده باشد. روایات گوناگون این خدای‌نامه‌های متعدد در متون قدیم عربی و فارسی منعکس شده است. این مطلب با این که یک خدای‌نامه شاهانه اصلی هم در تیسفون یا در مرکز وجود داشته، که خود شخص شاه و یا دستگاه سلطنت حامی آن بوده باشد، منافاتی ندارد. شاهنامه فردوسی در واقع تکامل ادبی معقول این خدای‌نامه از طریق شاهنامه ابومنصوری و واسطه‌های پیش از آن است. در عرض این شاهنامه، داستان‌ها و روایت‌های شفاهی ملی در فرهنگ عامه به حیات خود ادامه داده است. پل بین این دو روایت مستقل، نقالی است. نقالی در واقع داستان‌های عامیانه را بیان می‌کند، اما روایت نقالان به مناسبت، پر است از اشعار شعری مختلف، که نوعی هنر نمایشی‌ست.

روایت‌های مختلف داستان‌های پهلوانی - ملی ما در این سه کسوت تجلی می‌یابد: روایات ادبی - تاریخی، که در شاهنامه متجلی شده است؛ روایت‌های نمایشی، که در نقالی وجود دارد و روایات عامیانه، که در واریانت‌های شفاهی داستانهای شاهنامه که برخی را مرحوم انجوی شیرازی جمع و چاپ کرده است، نمایان می‌شود. حال این که روایتی که فردوسی ممکن است از دیگران مانند پدر و مادر و یا در کوچه و خیابان شنیده باشد، احتمالاً رنگی به شعر او داده است، امری است که بعید نیست اما قابل اثبات هم نیست. هنر شاعر بیان شاعرانه مجموعه تجربیات او است، که به مناسبتی در شعرش جرعه می‌زند. بنا بر این نمی‌توان گفت که این مظاهر ملهم از هم نیستند، اما بنده در یک مطلب اصرار می‌ورزم، و آن این است که شاهنامه یک اثر ادبی و مربوط به خواص است. نه زبان آن عامیانه است، نه محتویات آن عامیانه است، و نه متنی است که بتوان گفت از روایات عامیانه ملهم شده است. شاهنامه بر اساس متون کتبی و ادبی و رسمی نوشته شده است. منظور از متون کتبی، همان متن شاهنامه ابومنصوری است، که خود از متون مختلف کتبی برگرفته شده بود. بنابراین حتی اگر بخواهیم بگوئیم که روایت فردوسی بر متون متعدد کتبی متکی است، باید این را هم بگوئیم که اتکاء او برین متون مع الواسطه بوده است؛ یعنی منبع یگانه او که شاهنامه ابومنصوری باشد بر متون متعدد ادبی تاریخی متکی بوده، و فردوسی از طریق شاهنامه ابومنصوری به آن متون متعدد مربوط بوده نه این که خودش از منابع متعدد استفاده کرده باشد. به نظر بنده فردوسی از هیچ متن دیگری به جز شاهنامه ابومنصوری استفاده نکرده است.

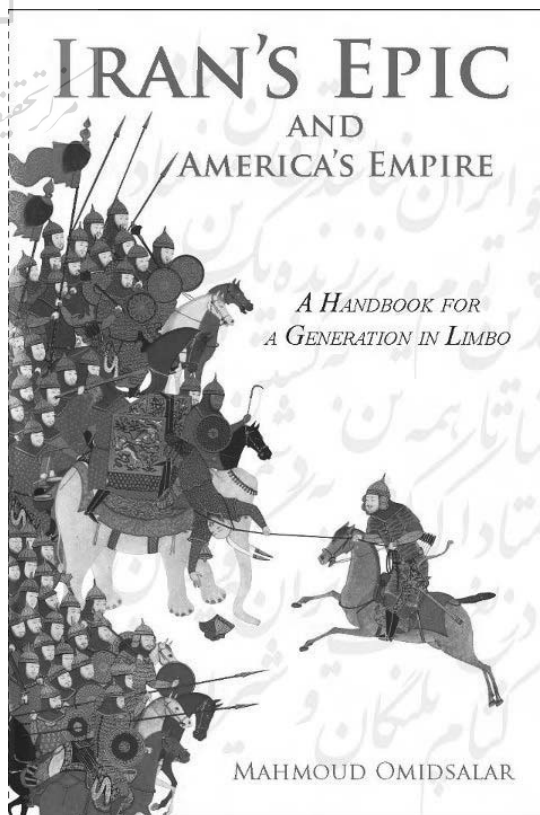
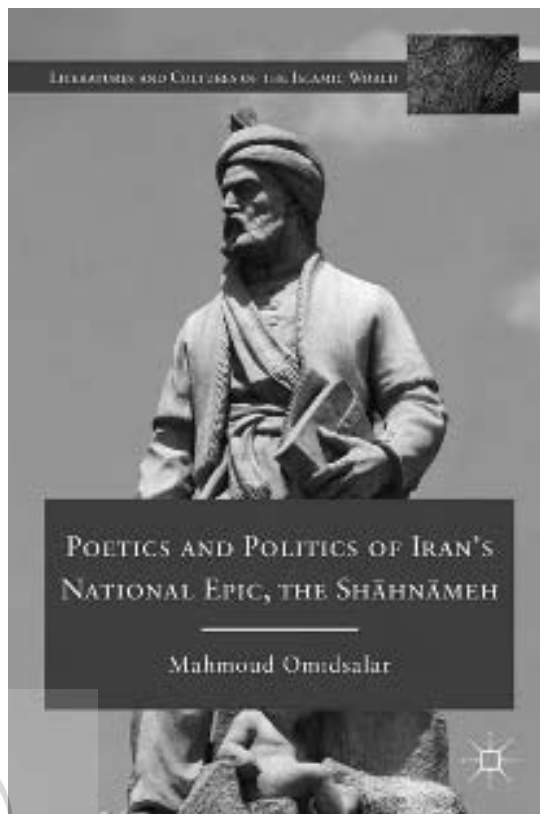
□ اخیراً دو کتاب به انگلیسی در مورد شاهنامه به نام‌های *Poetics and Politics of Iran's National Epic, the Shāhnāmeh* و *Iran's Epic and America's Empire* چاپ کرده‌اید، ممکن است درباره آنها توضیحاتی بدهید؟



■ کتاب Poetics and Politics of Iran's National Epic را انتشارات مک میلان برای یک سری تحقیقاتی که از طرف دانشگاه کلمبیا عرضه می‌شود، منتشر کرد، و دومین کتاب هم بعد از آمدن من به ایران از چاپ درآمد، با عنوان Iran's Epic and America's Empire، یعنی حماسه ایران و امپراطوری امریکا. زیرعنوان این کتاب «دست مایه‌ای برای نسل‌ی در ناکجا آباد» است، این کتاب را برای ایرانیان جوان امریکا نوشته‌ام که یا از پدر و مادر ایرانی زاده شده‌اند، یا یکی از والدین آن‌ها ایرانی است، ولی فارسی نمی‌دانند و تاکنون به ایران نیامده‌اند که بدانند اصل و نسبشان چیست. مقدمه آن خلاصه ایست از تاریخ ایران، از آمدن اقوام ایرانی به فلات ایران تا دوران فردوسی؛ بخش دوم آن مربوط به شاهنامه و حیات فردوسی، رابطه وی با محمود غزنوی و این‌گونه مطالب است. بخش سوم در واقع پاسخی‌ست به گنده‌گویی‌های غرب در مورد ایران، و این که نقش سیاسی شاهنامه در فرهنگ ایرانی چیست و طرح این سؤال برای فرنگی‌ها که آیا می‌توان مردمی را که کتابی مانند شاهنامه دارند به همان چوبی راند که دیگر ساکنین خاور میانه از عرب، ترک و غیره رانده می‌شوند؟ پاسخ من به این سؤال منفی‌ست و سعی کرده‌ام که این قضیه را به فرنگی‌ها به زبان خودشان شیرفهم کنم. من دفاع از وطنم را وظیفه خودم می‌دانم، و نمی‌گذارم هیچ احدی، مخصوصاً خارجی‌ها، در مورد ایران یک کلمه حرف توهین آمیز یا نامعقول بزنند. من فرهنگ ایران را با تمام جوانبش دوست دارم و خود را مثل همه ایرانیان ملزم به دفاع از آن میدانم چنانکه در مقابل کسانی که در مورد تشیع هم حرف غیر منطقی بزنند از تشیع دفاع می‌کنم، چون در نظر من شیعه بودن ما هم جزئی از فرهنگ ماست. رها کردن تشیع و دفاع از آیین زردشت و... مثل این است که ما به پدر و مادر خود بی احترامی کنیم، بعد برویم و استخوان‌های پدر جدامان را از گورستان در بیاوریم و بیرستیم. این کار غیرمنطقی و اصلاً خنده آور است.

□ ظاهراً شما گرشاسب نامه را در دست تصحیح دارید، این کار در چه مرحله‌ای است؟

■ چون این کار را برای دل خودم انجام می‌دهم و با جایی قراردادی نبسته‌ام، زمانی که وقت داشته باشم به آن می‌پردازم. بارها شده که شنیده‌ام دانشجویی می‌خواهد گرشاسب نامه را تصحیح کند، اما چون فهمیده که من در حال تصحیح آن هستم از این کار دست کشیده. بنده اینجا صریحاً اعلام می‌کنم که هیچ متنی ارث پدری هیچ مصحح یا محقق نیست، هرکس که تمایل دارد می‌تواند و باید آنچه را که می‌خواهد تصحیح کند. برای این که خیال همه راحت شود، من می‌خواهم اقدام نسخ گرشاسب‌نامه را که در دست دارم به صورت چاپ عکسی منتشر کنم، تا در دسترس هرکس که می‌خواهد روی گرشاسب نامه کار کند قرار گیرد. هر کس می‌تواند یک تصحیح خاص و مستقل از مصحح دیگر داشته باشد. من چند سال است هزار بیت از متن را استنساخ کرده‌ام، اما به علت مشغله زیاد فرصت نشده است که باز هم به آن پردازم. علاوه بر این به مرور مطالعات جنبی کار



بیايد و از روی نسخه استنساخ کند، اما اصل نسخه باید در کتابخانه بماند. تصویر برداشتن از روی نسخه‌های کتابخانه‌ای مثل کتابخانه ملک، که وقفی است، به معنی خارج کردن کتاب یا نسخه از آن نیست. این کتابخانه‌ها هم می‌توانند مثل کتابخانه مجلس عکس نسخه‌هایشان را از طریق اینترنت در اختیار محققان قرار دهند. مرحوم افشار می‌گفتند خدمتی که در سه سال توسط آقای جعفریان، و همچنین آقای ابهری به کتاب‌خوانی و علم پروری در ایران شده، از مجموع هشتاد سال گذشته کتابخانه مجلس بیشتر است. خیلی از برنامه‌هایی که آقای جعفریان عملی کرد، نطفه و ایده آن‌ها در زمان آقای ابهری شکل گرفت، اما دکتر جعفریان همت و دوربینی این را داشت که با پشتکاری حیرت آور هم پروژه‌های زمان دکتر ابهری را نگه دارد و با عملی کند، و هم از خودش پروژه‌های بسیار مفیدی را به سامان برساند. اگر پنج شش رئیس کتابخانه مثل دکتر جعفریان پیدا بشود، کتابخانه‌های ملت ما در جهان نمونه خواهد شد.

□ آیا مطلبی در مورد شاهنامه وجود دارد که فکر می‌کنید کمتر به آن پرداخته شده، یا ناگفته مانده است؟

■ یکی از کارهایی که باید زودتر انجام شود و به آن احتیاج داریم، سیستم‌تیزه کردن بن‌مایه‌ها و قصص داخلی شاهنامه است، یعنی همانند کاری که آقای مارزلف راجع به تیپولوژی قصه‌های عامیانه ایرانی کرد. دیکشنری خیلی عظیمی به زبان انگلیسی به نام *Motif Index of folk literature* وجود دارد که در آن تمام بن‌مایه‌های موجود در قصه‌های عامیانه شماره گذاری شده است. اگر بتوان همین کار را در مورد شاهنامه نیز انجام داد، بسیار خوب است. به این معنی که هر کدام از بن‌مایه‌ها و قصه‌های شاهنامه مانند اژدها، دیو، جنگ پدر و پسر و غیره، مطابق شماره بندی بین‌المللی شماره گذاری شود. چون شعر را نمی‌توان ترجمه کرد، اگر قرار است ترجمه‌ای از شاهنامه صورت بگیرد، باید ترجمه‌ای معقول و به نثر باشد، که محتوای کتاب را بیان کند، نه این که بی جهت بکوشد که زیبایی کلام فردوسی را آن هم به یک زبان اجنبی به خواننده منتقل کند زیرا چنین کاری شدنی نیست. و اما برای این که به مطالب داخل شاهنامه سیستم داده شود، باید یکی از سیستم‌های بین‌المللی شایع مورد استفاده قرار بگیرد.

ما باید همین کار را در مورد مثنوی و قصص صوفیانه و غیره نیز انجام دهیم. این کار در واقع طبقه بندی کردن و سیستم دادن به چیزیست که در مورد قصص صوفیانه قدری آشفته است. منظور از این کار تسهیل دسترسیست، یعنی مثلاً زیر بن‌مایه «سوار شدن شیخ بر شیر» به تمام متون ارجاع داده می‌شود، و اگر کسی بخواهد راجع به این بن‌مایه تر بنویسد، می‌داند که از کجا شروع کند. همچنین با حفظ یک سیستم بین‌المللی برای طبقه بندی این بن‌مایه‌ها، یافتن بن‌مایه‌های مشابه آن‌ها - که مثلاً در اروپا یا افریقای شمالی وجود دارد - در منابع اجنبی ممکن خواهد شد. به این ترتیب شاهنامه وارد گفتمان بین‌المللی شده و ما جایگاه خود را در این حوزه احراز خواهیم کرد.

را تکمیل می‌کنم و روابط نسخی که دارم را بررسی می‌کنم، تا طبقه بندی‌ای از نسخه‌ها صورت دهم. گرشاسب نامه مال شخص من نیست، هر کس می‌خواهد این متن را تصحیح کند دعای خیر من بدرقه راهش بفرماید، من هم اگر کمکی از دستم برآید دریغ نخواهم کرد.

□ ظاهراً در بنیاد دائرةالمعارف، انجمنی تشکیل داده‌اید به نام کانون شاهنامه. این کانون از چه تاریخی تشکیل شده است؟ چه فعالیت‌هایی تا کنون انجام داده و چه برنامه‌هایی برای آینده دارد؟

■ کانون شاهنامه به عقیده و نظر من ایجاد نشد، تشکیل آن در دوره‌ای بود که مرحوم ایرج افشار هم زنده بودند. به خاطر ندارم که ایده این کار در ابتدا از چه کسی بود. به نظرم آقای موسوی بجنوردی بودند، یا این که با هم‌فکری افراد دیگری به این نتیجه رسیده بودند که چینی کانونی باید باشد. پس از تشکیل آن از من نیز برای همکاری دعوت شد، و من هم چون کار مربوط به شاهنامه بود طبیعتاً با کمال میل پذیرفتم. در این مرکز تلاش می‌شود که سر و صورتی به فعالیت‌های علمی درباره شاهنامه داده شود.

در ایران، ماوراءالنهر، ترکمنستان، ترکیه، هند و در بسیاری از دیگر کشورهای جهان، نسخه‌های بسیار خوبی از شاهنامه وجود دارد. یکی از کارهایی که این کانون با امکاناتی که در دست دارد می‌تواند انجام دهد، این است که در درجه اول نسخه‌های شاهنامه و در درجه دوم متون مربوط به شاهنامه را یعنی متون دیگر حماسی را، جمع آوری کرده و در یک محیط اینترنتی در دسترس نسخه‌شناسان، مصححین و محققین قرار دهد. البته برخی موزه‌هایی که این نسخ در اختیار آن‌هاست شاید همکاری نکنند، و نپذیرند که نسخ ملکی آنان به صورت آن‌لاین در اختیار کاربران قرار گیرد. اما اگر مطمئن شوند که دسترسی به این نسخ در این سایت محدود خواهد بود، و فقط متخصصین به آن دسترسی خواهند داشت، شاید کمی کوتاه بیایند، به خصوص مؤسسات و موزه‌های غربی. به نظرم در این زمینه دکتر جعفریان بزرگ‌ترین خدمت را به تحقیقات این چنینی انجام داد، که تمام نسخه‌هایی را که در مجلس پیش از این در دسترس نبود، روی سایت و در دسترس گذاشته‌اند. دیگر در کتابخانه مجلس کمتر نسخه‌ای است که شما بخواهید از آن استفاده کنید و نتوانید آن را به صورت رایگان و به راحتی از روی سایت دانلود کنید. این یعنی کتابداری. کتابداری یعنی فراهم کردن دسترسی به منابع. ولی ما اینجا کتابخانه‌هایی داریم که به نظر می‌رسد هدف اصلیشان جلوگیری از دست پیدا کردن محققین به منابع است. بعضی از این کتابخانه‌ها بهانه‌شان این است که آن کتابخانه وقفی است، حالا یک سؤال پیش می‌آید، و آن این که آن کسی که این کتابخانه را وقف کرد، برای دسترسی وقف کرد یا برای عدم دسترسی؟ دوم این که می‌گویند این کتاب یا نسخه نباید از کتابخانه بیرون رود، بسیار خوب، اصل کتاب یا نسخه نمی‌تواند بیرون رود، اما صورت دیجیتال و عکس آن که می‌تواند از کتابخانه خارج شود. در وقف نامه ربع رشیدی هم آمده که هر کس بخواهد می‌تواند